

بررسی تأثیر انقلاب جهانی ارتباطات بر حاکمیت ملی دولتها نگاهی فرانوگرایانه به قانون اساسی

محسن خلیلی

چکیده

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مسئله حاکمیت ملی و وجود دولتها، پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است. هر دوی این پدیده‌ها، دستاورد طبیعی عصر و استفالیایی روابط بین‌المللی هستند. اما به نظر می‌رسد برخی روندهای جهانی شدگی امور و پدیده‌های اجتماعی، امروزه، تأثیرات مهمی را بر برخی دیگر از پدیده‌های جهان شمول می‌گذارند. در این رهگذر، وجود پدیده‌ای کمابیش نوین به نام انقلاب جهانی اطلاعات و ارتباطات، چشمگیر شده است. در این مقاله تلاش خواهد شد مروری نظری بر چگونگی تأثیر انقلاب جهانی ارتباطات بر حاکمیت ملی دولتها صورت پذیرد. از سوی دیگر، مفهوم «حاکمیت ملی دولتها» که مقوله‌ای است انتزاعی، به قانون

اساسی که مقوله‌ای است نیمه انضمامی - نیمه انتزاعی، کاهش داده شده و سپس کوشش گردیده است که مفهوم «قانون اساسی» به مؤلفه‌های دهگانه‌ای منقسم گردد تا به حیثه «مقوله انضمامی» نزدیک‌تر شده باشیم. زیربنای بنیادین مقاله، نوعی همداستانی است با مقوله پست مدرنیسم، به این معنا که یکی از محصولات و مقومات روح مدرنیته در چالشی نوین و جدی قرار گرفته و کمابیش، ویژگی‌های تاریخی و اندیشه‌ای آغازین خود را مورد هجوم عناصر نوین قرار داده است.



زندگانی بشر از ابتدا به صورت جمعی بوده و به این شیوه نیازمندی‌های خود را برطرف می‌ساخته است. انسانها در این گام، ناچار به برقراری ارتباط با هممنوع خود بوده‌اند. پیش شرط زندگانی جمعی انسانها، ارتباط است؛ زبان و گفتار، دست و کردار، چشم و دیدار و گوش و شنیدار، نخستین ابزارهای ارتباطی بوده‌اند. برای بشر، ارتباط و تعامل، تنها پدیده‌ای است که آنها را به حرکت وامی‌دارد و ابزاری است که با آن، عشق و نفرت بیان می‌شود و شادی‌ها و غم‌ها نمودار می‌گردد. ارتباط، عامل ربط تعامل‌زای جوامع بشری است. در این نوشته، دو مورد از پیش مفروض تلقی شده است:

۱- انقلاب جهانی ارتباطات و اطلاعات و مطالعات ترکیبی

۲- حاکمیت ملی دولتها

بنابراین قصد پی‌جویی تأثیر عامل الف بر عامل ب را خواهیم داشت. به نظر می‌رسد موضوع حاکمیت ملی روند جاافتاده‌ای است و کشورها در صحنه داخلی و خارجی راه برون‌رفتی از آن ندارند. در حقیقت، مسأله حاکمیت ملی و وجود دولتها، امری اجتناب‌ناپذیر است. ممکن است پدیده حاکمیت ملی دولتها بر بسیاری از موضوعات و پدیده‌ها، تأثیرگذار باشد، ولی در این نوشته صرفاً تأثیرپذیر تلقی شده است. در نگاه نخست، به نظر می‌رسد در دنیای امروزین روندهای نوین جهانی شدن امور و پدیده‌ها، دارای آثار بسیار بیشتری بر روندهای جهان شمول پیشین باشد. این روندهای نوین دارای خاصیت اصلی نشت‌کنندگی و شفافیت هستند و هر دوی این صفات با تثبیت‌یافتگی و علنی بودن حاکمیت دولتها منافات دارد. از سوی دیگر، درست است که

روندهای نوین از درون روندهای پیشین سر برآورده‌اند، ولی آنچنان با والدین خود متفاوت‌اند که عیناً نمی‌توان آنها را یکسان شمرد. به نظر می‌رسد اگر در عصر وستفالیایی روابط بین‌الملل، دولتها از بطن و متن رویدادهای تاریخی بزور نمی‌تراویدند، امروزه پدیده‌ای به نام جهانی بودن اطلاعات و ارتباطات ظهور پیدا نمی‌کرد. ولی خارج از آن، درست است که این پدیده اخیر، نواده عصر وستفالیایی^۱ روابط بین‌المللی است، ولی آن چنان تأثیری بر والدین خود خواهد داشت و البته گذاشته است که دیگر نمی‌توان گفت روند جدید و جهانی در حال تکامل، یعنی اطلاعات و ارتباطات، فرزند آن عصر است. چنین روندی، به طور مؤثر شکل و شمایل شاکله حاکمیت ملی و حاکمیت دولتها را بر هم می‌زند و حدود و ثغور جدیدی را برای آن پی می‌افکند. هر چند ابهام و ایهام فراوانی در چگونگی ظهور آن و شکل آینده آن وجود دارد، ولی در اصل قضیه، یعنی بهم‌ریختگی شکل پیشینی آن، کمتر می‌توان تردید نمود. بنابراین می‌توان نکته سومی را هم مقروض تلقی نمود: مسأله حاکمیت ملی دولتها در حال بهم‌ریختگی است هر چند مرزهای نوین آن استقرار نیافته است. اما دو تعریف از دو متغیر موجود در این نوشته نیز الزامی است:

یک) انقلاب جهانی ارتباطات و اطلاعات

مجموعه درهم تنیده ابزار و فرهنگ رسانه‌ها و آثار ناشی از وجود و تداوم آن، که با وسعت و گستردگی زیاد، بسیار متمایزکننده نسبت به وضعیت قبلی و موجود است. توضیح آن که، در حقیقت بودن شباهت بین عصر جدید و زندگی کنونی، و عصر قدیم و زندگی پیشینی، برآیندی از وجود ابزار و کارکرد وسایل اطلاعاتی و رسانه‌ای است که به واسطه عظمت غیرقابل وصف آن، به انقلاب مشهور شده است. این وضعیت جدید، در قیاس با گذشته قابل ادراک است و نه آینده.^۲

دو) حاکمیت ملی دولتها

حاکمیت، نشان‌دهنده تصمیم‌گیری مستقل در جامعه ملت‌هاست. حوزه حاکمیت یا فرمانفرمایی یک دولت شامل آن قلمروی از کاربرد قدرت است که در آن، دولت خودمختار است و زیر نظارت قانونی دولتهای دیگر نیست. حاکمیت، واحد، غیرقابل

تقسیم و غیر قابل انتقال است و شامل مرور زمان نمی‌شود. در واقع حاکمیت در درون خود مفاهیمی دارد که از این قرار است:

الف) اختیار وضع و اصلاح قوانین برحسب نظام حقوقی کشور.
 ب) قدرت سیاسی و اخلاقی دولت از آن جهت که قدرت قانونی در قلمرو خویش به شمار می‌آید.
 پ) استقلال سیاسی و قضایی یک جامعه سیاسی.
 در حقیقت؛ حاکمیت عبارت است از قدرت عالی تصمیم‌گیری و وضع قوانین و اجرای تصمیمات از طرف حکومت یک کشور که تجسم عینی، مدون و مکتوب آن در اسنادی است که از میثاق اجتماعی سرچشمه یافته و قانون اساسی نامیده می‌شود. صرف نظر از سه مفروض و دو تعریف که این نوشته بر آن پایه گرفته‌است، می‌توان از شش فرض دیگر نیز سخن به میان آورد که نام آنها مفروضات بنیادین پنهان است. یعنی هم نویسنده و هم خواننده، دست کم، بدون هیچگونه بحث و جدلی آن را می‌پذیرند و از آشفتگی‌های تئوریک پرهیز می‌کنند.

۱- انسانها در جمع زندگی می‌کنند.

۲- اساس شکل‌گیری جوامع انسانی، وجود ارتباط است.

۳- زندگی جمعی انسانها منوط به وجود و تداوم ارتباط است.

۴- دولت ملی، واحد یکپارچه و سامان‌بخش زندگی انسانهاست.

۵- عصر رسانه‌ها وجه غالب و نیروی پیش‌برنده بنیادین کنش و واکنش‌های انسانی

است. دستاورد این پویا عبارت از تولد جامعه‌ای است که به آن کنیه «جامعه اطلاعاتی» داده‌اند.

۶- عرصه سیاست و حکومت نیز به عنوان یکی از زیربخش‌های اصلی نظام

اجتماعی مصون از آثار انقلاب اطلاعات نیست و تحولات ساختاری و کارکردی به خود خواهد دید.

در این مقاله با دو پرسش بنیادین و آغازین روبرو هستیم که عبارتند از:

۱- آیا انقلاب جهانی ارتباطات و اطلاعات بر روند آینده حاکمیت ملی دولتها مؤثر

است یا نه؟

۲- چگونه انقلاب جهانی ارتباطات و اطلاعات بر روند آینده حاکمیت ملی دولتها

موثر واقع می‌شود؟

در پی دو پرسش محوری، دو فرضیه یا دو پاسخ کوتاه و موقت نیز خواهیم داشت:

یک) فرضیه نخست

انقلاب اطلاعات و ارتباطات زایل‌کننده یکپارچگی مفروض دولت ملی است.

دو) فرضیه دوم

انقلاب اطلاعات و ارتباطات تضعیف‌کننده حاکمیت ملی دولتهاست.

شایسته است منظور از واژه «فرانوگریانه» معلوم گردد. دیدگاههای گوناگونی در مورد فرانوگرایی وجود دارد. عده‌ای آن را پایان مدرنیسم و شروع عصر نوینی در فلسفه و معرفت می‌دانند؛ عده‌ای آن را نقد مدرنیسم می‌دانند و کمک به حل و فصل مشکلات ناشی از پدیداری بحران در تجدد قلمداد می‌نمایند؛ عده‌ای نیز به نحله روش شناختی پناه آورده‌اند و مدرنیته را به لحاظ ابزارهای کارکردی موجود، نارسا می‌دانند و اعتقاد دارند طرح ناتمامی است که باید به اتمام برسد. ولی دیدگاه دیگری نیز پدید آمده که دنباله نظر اخیر است. مدرنیته با خود، بنیادهای شناخت‌شناسانه به دنبال و ابزارهایی را نیز پدید آورده است. اما سیطره تفکر متجددانه به این دلیل کامل نبوده که ابزارها همراه با پیشرفت تکنیکی تفکر، تکمیل نشده‌اند. بنابراین، به این شیوه، دیدگاهی پسامدرن است که می‌خواهد پروژه ناتمام مدرنیته را با تکیه بر نوآوری‌های ابزاری، تکمیل نماید. در این معنا، پست مدرنیسم نه حذف مدرنیته است و نه انتقاد خشن به آن، بلکه نوعی همپاری و هم‌نوازی است با تجدد برای تکمیل آن.

عصر جدید در اندیشه و معرفت، مفهومی بنیادین را در عرصه تفکر فلسفی تغییر داد. انسان شکل و مفهومی نوین یافت. متعاقب آن ساختار سیاسی جوامع نیز منتطقاً تغییر ماهوی داد. چنین تغییری، ابزار نوینی را طلب می‌کرد. انجام کار، ظهور قانون اساسی به عنوان یک «متن» بود. می‌دانیم که قانون اساسی در عهد قدیم و در دولت - شهرهای یونانی هم بوده، اما مفهوم و معنایی که از انسان در آن روزگار مستفاد می‌شده، چیزی بوده که در عصر جدید کاملاً تغییر یافته است. بنابراین:

۱- انسان آنتی و انسان فلورانس به حیث فیزیک، تغییری نکرده‌اند.

۲- اما مفهوم بنیادین انسان به معنای محقّ یا مکلف بودن، مملوک یا مالک بودن و مقلّد بودن و مقلّد بودن، تغییر یافته است.

۳- کنستیتوسیون آتنی مبتنی است بر مفهوم پیشینی و کنستیتوسیون اروپایی مبتنی بر فهم جدید از انسان است.

۴- اگر مجاز باشیم که روزگار امروزین را دوران فرارسیدن پسامدرنیته قلمداد نماییم، باید سه نکته را بپذیریم:

یک) انسان آتنی، انسان فلورانس و انسان رسانه‌ای به حیث فیزیک تغییر نیافته‌اند. دو) کنستیتوسیون سه‌گانه آتنی، فلورانس و دهکده جهانی، هر سه ابزار بیانگر و نمایشگر اندیشه دوران خود هستند.

سه) تفکر پایه‌ای یا پارادایم‌های اندیشه‌ای زمانه‌ها از همدیگر منفک شده‌اند. معانی جدیدی یافته‌اند و ناچار، ابزارهای خود را نیز، خود برگزیده و آن را تغییر داده‌اند. اگر روزگار دولت - شهر آتنی، اگر روزگار شهر مدرن و اگر روزگار دهکده جهانی، پدیده‌های غیرقابل اغماض هستند، انسان ناشی از آن نیز فراموش شدنی نیست. ابزارهای متفاوت سه‌گانه‌ای را نیز باید پذیرفت. در این معنا به نظر می‌رسد که نه مدرنیته عبارت از حذف نمودن و پشت پا زدن به سنت است و نه پسامدرنیسم یکسر قلم بطلان بر مدرنیته می‌کشد. هر چند که خط فارق قدرتمند و مشخصی را نیز نمی‌توان بین سه دوره قایل شد، در عین حال نمی‌توان گفت که پدیده‌ای تازه نیز رخ نداده‌است. به این معنا روح پسامدرنیته، در کالبدی مانده از روزگار مدرنیته جای گرفته و اندک اندک شکل و شمایل کلی آن را تغییر داده‌است.

از نقطه نظر تکنولوژیک، انقلاب ارتباطات ترکیبی از سه جزء اصلی، متمایز و در عین حال مرتبط با هم است یعنی: توسعه سریع نظام‌های ارتباطی دوربرد، تحول سریع و گسترده تکنولوژی ارتباطات و توسعه شیوه‌های تجزیه و تحلیل داده‌ها به شکل تغییرات متوالی و متداوم سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در رایانه‌ها. به تعبیر دیگر، انقلاب ارتباطات دارای دو عنصر مرتبط با همدیگر است: زیرساختها یا ابزارهای تکنولوژیک که تحقق‌بخش و تسهیل‌کننده ارتباطات است؛ و روساختها که عناصری غیرتکنولوژیک هستند حاوی سازمانها، مقررات، اندیشه‌ها و افکار مرتبط با ارتباطات که رابطه‌ای متعامل با زیرساختها دارند. چنین انقلابی به دلیل وجود عناصری چند در درونمایه‌اش

که روابط تعاملی با همدیگر دارند خواهند توانست چهره زندگانی بشر را در آغاز ورود به قرن بیست و یکم عوض نمایند و تغییر دهند.^۳ این عناصر، همانی است که هارولد لاسول از آن تحت عنوان «ساخت پنج‌گانه ارتباط» نام می‌برد:

- ۱- فرستنده
 - ۲- پیام
 - ۳- ابزار
 - ۴- گیرنده
 - ۵- تأثیر
- این عناصر به هم پیوسته، بنیاد پنج پرسش قرار می‌گیرند:

- ۱- کی؟
- ۲- چه می‌گوید؟
- ۳- از کدام مجرا؟
- ۴- با کی؟
- ۵- با چه نتیجه؟^۴

این نکته را به یاد داشته باشیم تا دوباره آن را در جایی دیگر پی بگیریم. پدیده نوین و کاملاً رو به گسترش «تسلط ارتباطات و اطلاعات»، زمان دستیابی به آگاهی‌ها را بسیار کوتاه و حجم آن را بسیار وسیع نموده است. بزرگراه‌های اطلاعاتی با ایجاد دگرگونی‌های فزاینده در عرصه تولید و توزیع پیام و حذف یا به حداقل رساندن موانع موجود در راه انتقال پیام به مخاطب، انقلابی همسنگ و گاه مهم‌تر از انقلاب صنعتی در جهان پدید آورده‌اند. ابزارهای ارتباطات، مرزهایی را که زمانی افراد و فرهنگ‌های جهان را از نظر اقتصادی، جغرافیایی و سیاسی، از همدیگر جدا می‌کرد، عملاً از بین برده است. سرانجام، در یک تعامل زنجیره‌وار، ابزار و محتوای ارتباط با همدیگر پیش رفته‌اند:

- ۱- ابزاری پدید آمده،
- ۲- این ابزار دستامد و پیامد نیازی بوده،
- ۳- ابزار نوین نیاز جدیدی را برآورده ساخته،
- ۴- برآورده ساختن آن نیاز، معنا و مفهومی را در زندگانی تغییر داده،
- ۵- آن محتوای جدید، نیازمند ابزار نویسی بوده،

۶- نیازمندی معنایی و کارکردی باعث پدید آمدن و شکل گرفتن ابزار نوینی گشته است.

در واقع، انقلاب جهانی ارتباطات و اطلاعات، حاوی عناصر پنج‌گانه‌ای است که تعاملات معنایی- ابزاری رفع نیازمندی‌های بشر، آن را پدید آورده است. کارکردهای وسایل ارتباط جمعی نقشی مهم در این تعاملات داشته‌اند:

یک) نقش و کارکرد تفریحی برای ایجاد فراغت و شادی و دوری از واقعیات سخت زندگی که در این نقش، رسانه‌ها، همه‌گیر و همه‌وقتی هستند.

دو) نقش و کارکرد خبری در انتقال سریع و آگاهی‌بخش رویدادهای دنیا و کوچک کردن دنیای پهناور.

سه) نقش و کارکرد همگن‌سازی در تلفیق و بهم نزدیک‌سازی سلیقه‌ها، خواسته‌ها و انتظارات بشری.^۵ این تلفیق، جوامع را از حالت جدا و تک‌افتادگی‌های می‌دهد، خرده فرهنگ‌ها را تضعیف می‌کند و همگونگی سبک‌های زندگی را پدید می‌آورد.

چهار) نقش و کارکرد آگاه‌سازی با پدید آوردن فضایی آکنده از اطلاع و خبر و تشریح اخبار و داده‌های موجود که آگاهی‌های انسانی را افزون می‌نمایند.

پنج) نقش و کارکرد پدید آوردن احساس تعلق اجتماعی و فراهم‌آوری موجبات پیدایی، بسط و تبلور احساس مشترک بین انسانها.

در حقیقت، کارکردهای وسایل ارتباط جمعی باعث پدید آمدن گروه‌انسانهای ناهمجا- همگون می‌شود که جانشین گروه‌های گوناگون انسانهای ناهمجا- ناهمگون گشته‌اند. امروزه رسانه‌ها با حالت فراگیر اکولوژیک، جهانی‌شدگی متداوم، تنوع‌بخشی و انبوه‌زدایی، انسانها را به طرف یکسان‌شدگی فرهنگی پیش می‌برند. حال در روند پیام فرستی- پیام‌گیری ناشی از انقلاب اطلاعات، پیامدهایی وجود دارد:

۱- وجود حجم وسیع اطلاعات،

۲- سرعت انتقال آنها،

۳- ساده‌یابی آنها،

۴- مطمئن بودن آنها،

۵- تنوع آنها،

که این همه، انسان را وادار کرده است بیش از پیش به درون خود رود، خود را کاوش

کند و با درون‌فهمی، محیط خود را بهتر بشناسد. انسان می‌خواهد تصور جدیدی از خود را پی افکند و به شناخت نوینی از ویژگی‌های انسانی‌اش دست یابد. ولی فراموش نکنیم که این انسان هنوز در درون محوطه‌ای به نام حاکمیت ملی دولتها می‌زید.

در لغت، حاکمیت معنی تفوق و برتری دارد. نیروی حاکم، نیرویی برتر و قوی‌تر از نیروهای دیگر حوزه حاکمیت است. در حقوق عمومی و از جمله حقوق اساسی، حاکمیت به معنای قدرت عالی و صلاحیت برای اتخاذ تصمیم نهایی است. قدرتی است که در رأس همه نیروها قرار گرفته و هیچ قدرتی نه برابر با آن و نه فوق آن است. حاکمیت، آن قدرتی است که در قانون‌سازی برتر است و حکمران حقوقی کسی است که اقتدار و اختیار صدور بالاترین فرمانها را دارد و دارای چند ویژگی است:

۱- مشخص، معین، سازمان‌یافته، دقیق و از نظر قوانین شناخته شده است.

۲- به تنهایی اختیار صدور فرمانهای نهایی را به شکل قانون دارد.

۳- اطاعت نکردن از فرمانهای حاکم، مجازات در پی دارد.

۴- اقتدار حاکمیت نامحدود است و تابع اعمال قدرت داخلی و خارجی نیست.

نظریه حاکمیت، نظریاتی را در تاریخ اندیشه سیاسی از سرگذرانده است: نظریه ارسطویی قدرت برتر، نظریه قدرت برتر مبتنی بر حقوق روم باستان، نظریه قدرت متحده مردم زیربنای قدرت برتر مبتنی بر حقوق روم باستان، نظریه کلیسایی قدرت برتر خداوند و کلیسا، نظریه حاکمیت برتر زن بدن، نظریه حاکمیت حقوقی مبتنی بر قرارداد اجتماعی نزد تامس هابز، نظریه حاکمیت سیاسی مبتنی بر قرارداد اجتماعی نزد جان لاک، نظریه حاکمیت عمومی مبتنی بر قرارداد اجتماعی نزد ژان‌ژاک روسو. اما امروزه نظریه حاکمیت، شکل منسجم و متبلوری دارد که در متنی مکتوب و مدون به نام قانون اساسی تعریف شده است. آنچه که تحت عنوان حاکمیت ملی دولتها مورد مطالعه قرار می‌گیرد، ویژگی‌هایی دارد که عموماً در علوم سیاسی و حقوق اساسی مورد بحث قرار می‌گیرند و از قرار معلوم، کمتر در آن شک و تردید روا داشته می‌شود؛ از قبیل:

یک) مطلق بودن حاکمیت

۱- حاکمیت، عالی‌ترین ویژگی دولتمداری است.

۲- حاکمیت، نامحدود است.

- ۳- حاکمیت، هیچ محدودیتی را به رسمیت نمی‌شناسد.
 - ۴- به لحاظ داخلی بر همه افراد و گروه‌ها چیره است.
 - ۵- به لحاظ خارجی از هرگونه اجبار یا دخالت دولتهای دیگر مستقل است.
 - ۶- اگر هم محدودیتی بر حاکمیت متصور باشد، همان است که خود واضعین قایل شده‌اند و نه یک پدیده بیرونی.
- این محدودیتها ممکن است ناشی از قانون اساسی، قانون عادی و یا عرف‌ها و سنت‌های رایج باشد.

دو) فراگیری و جامعیت حاکمیت

- ۱- حاکمیت، اقتداری همه وقتی است.
- ۲- حاکمیت، اقتداری همه شمول است.
- ۳- حاکمیت، اقتداری همه جایی است.

سه) دایمی بودن حاکمیت

دولت State و حاکمیت، اجزاء جدایی ناپذیر مقوله کلی نظام اجتماعی است. بدون همدیگر اصلاً متصور نیست و با هم بودن آنها بیانگر تداوم همیشگی آنهاست.

چهار) انحصاری بودن حاکمیت

حکومت منحصر است به ساختار نظام سیاسی و حکومت ناشی از آن، و به دیگری تعلق ندارد. به همین دلیل تقسیم ناپذیر هم هست زیرا در آن هیچ‌گونه تقسیم اراده عالی صورت نمی‌گیرد.

حاکمیت ملی دولتها و دولت مدرن، هر دو، پدیده‌هایی هستند متعلق به عصر و مستغالیایی روابط بین‌الملل، و پس از آن، شرح و بسط یافته‌اند. دولت مدرن مبتنی بر حاکمیت ملی، عناصری را ایجاد کرد و پرورش داد. این عناصر، تمایزدهنده پیکره و وجود ساختار دولت مدرن با آنچه که در دوران پیشین وجود داشت، بود. عناصری مانند: مرزهای شناخته شده، نماد خاص، پرچم، سرود ملی، تکیه افتخارآمیز بر رویدادهای تاریخی خاص، تعطیلات ویژه ملی، داشتن ارتش ملی، رواج سکه یکسان

ملی، تمرکز امور سیاست خارجی، مالیات ملی و سراسری، تمرکز امور دفاعی و امنیت ملی، تمرکز امور اقتصادی، پدید آمدن گذرنامه، برقراری روابط با دیگر دولتها، پیدایی یک قانون اساسی.

نظریه حاکمیت، دوران‌های مهمی را به لحاظ نظری و عملی [تئوریک و پراتیک] از سرگذرانده،^۶ ولی مهم‌ترین این دوران‌ها، عصری است که از آن با نام «نظم و ستفالیایی» یاد می‌کنند. نظم جدید قرن هفدهمی که امپراطوری گریز-مدرن‌گرا بود^۷ و با جداسازی مفهومی و ابزاری بین درون-بیرون، بازیگر ملی را زایمان نمود. دولت ملی در درون حصارهای خودساخته، که مرز نامیده می‌شدند، شکل گرفت. کارکرد و نقش اصلی فرد در این «محدوده ملی»، حفاظت از وجود انسان مستقل و علایق انسانی بود تا دیگر، مورد تهاجم امپراتوری‌های مذهبی و سیاسی قرار نگیرد. بنابراین به لحاظ سیاسی، دیپلماتیک، حقوق بین‌الملل و تاریخی، عصر وستفالیایی پدید آورنده دوران نویسی بود که با دوران‌های پیشین بسیار متفاوت می‌نمود. اما آیا می‌توان فراموش کرد که امروزه مفهوم حاکمیت ملی در مواجهه با فراگیر شدن روندهای جهانی در درون خود، دچار آشفتگی شده است؟

عصری را که در آن زندگی می‌کنیم، عصر نوین‌گرایی همه زمینه‌ای نامیده‌اند؛ هم از این جهت که بی‌اندازه با روزگاران پیشین متفاوت است، انسان‌ها بسیار به همدیگر نزدیک شده‌اند و روابط چهره به چهره گسترده‌تری یافته‌اند. به این جهات انسان امروزین، انسانی است که به طرزی روزآمد و پرشتاب رخدادهای اطراف خود را درون‌فهمی می‌کند، یعنی انسانی است آگاه از درون و بیرون خود. نیز، انسان امروزین، بشری است بیننده که تصورات ذهنی و عینیات بیرونی او کم و بیش بر همدیگر منطبق گشته‌اند، یعنی می‌بیند و می‌فهمد. انسان امروزین، جهانی زندگی می‌کند، جهانی می‌اندیشد و جهانی رفتار می‌نماید. این روندهای جهانی‌شدگی، رخدادهای حقوق و قانونی را هم تحت تأثیر قرار داده است، یکسان‌نگری‌های جهانی، حقوق و قانون را که در زمانهای پیشین قدرت انحصاری و بلامنازع دولت‌های مدرن بوده است، به زیر مهمیز کشانده و آن را تغییر داده است. یعنی:

۱- تعمیم‌های قانونی همانند و جهانی

۲- اجزاهای قانونی همانند و جهانی

۳- قضاوت‌های قانونی همانند و جهانی

هر سه روند قانونگزاری، اجرا و قضاوت که در عرصه محیط داخلی کشورها و در کالبد دولت ملی جریان داشته و در بحث‌های علمی و آکادمیک حقوق اساسی به چالش کشیده شده، اکنون تعمیمی جهانی یافته است. انگار مفروضه‌های نخستین حاکمیت ملی دولتها دچار ضعف و انحطاط گشته و به شکل و صورتی ترکیبی، تعبیر استعلایی و جهانی یافته است. آنچه که این فرایند را تسهیل نموده و شتاب بخشیده، انقلاب جهانی اطلاعات و ارتباطات است. کارکرد کاتالیزوری انقلاب ارتباطات،^۱ مفروضه‌های نخستین حاکمیت ملی و دولت ملی را در معرض تلاطم قرار داده است. چنین روندهای جهانی شدگی در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی وجود خارجی نداشت و از این نظر، آن مفروضه‌های بنیادین تازه پدید در عصر وستفالیایی دیپلماسی، منطبق بود با عناصر اولیه دولت مدرن و حاکمیت ملی دولتها، ولی امروزه دو حالت پدید آمده است:

۱- یا شکل و حالت دولت ملی و حاکمیت ملی دولتها بایستی دچار تغییرات ابزاری و معنایی قرارگیرد.

۲- یا این که اگر انطباقی بین فرگشت‌های امروزی با مفروضه‌های بنیادین دولت ملی پدید نیاید، این حاکمیت ملی است که دچار فروریزی مفهومی و شکلی می‌شود.

انقلاب جهانی ارتباطات به دو بستر مهم و قدرتمند دست یازیده است:

یک) ابزار نیرومند

دو) فرهنگ پویا

اگر ابزار پیشرفته بنا قدرت مالی هنگفت پیوند یافته و قدرت فرهنگی و تحریک‌آفرینی ارزشی و فرهنگی هم با آن تنیده شود، قدرت فوق‌تصوری پدید می‌آید که می‌تواند در هر فرهنگ و خرده‌فرهنگی رسوخ یابد و سامان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور نفوذپذیر را از درون دچار تزلزل و آشفتگی سازد.

در علم سیاست و روابط بین‌الملل، دو حوزه بنیادین بحث‌های معرفت‌شناختی و کارکردی وجود دارد:

۱- حوزه حادّ سیاست High Politics

۲- حوزه ملایم سیاست Low Politics

که هر کدام از آنها حیطه‌های خاص خود را دارند. بحث بر سر اینکه انقلاب جهانی

ارتباطات متعلق به کدام یک از دو حوزه است، و یا اصلاً تعلق خاطری به این دو حوزه ندارد و خود یک تافته جدا بافته است که در عرصه سیاست و حکومت دخیل نمی‌شود و یا بیانگر تلفیقی از آن دو حوزه مهم است، سخنی است متعلق به عرصه استنباط و استدراک. اگر حوزه حادث سیاست را وسیع در نظر بگیریم و آن را تنها محدود به مسایلی کنیم که خطر فوری و آنی برای امنیت ملی و منافع ملی یک کشور دارد، به نظر می‌رسد آنچه که ما آن را انقلاب جهانی اطلاعات تلقی می‌کنیم، یک خطر آنی و زیان‌بخش برای امنیت ملی و منافع ملی ندارد و از این لحاظ نمی‌توان آن را در حوزه حادث سیاست قرار داد. از سوی دیگر، در حوزه ملایم سیاست، ما مواجه با منازعات داخلی و کشوری مهمی هستیم که در صورت حل و فصل نشدن، می‌توانند کاملاً خطرناک شوند، از حد خطوط امنیتی هم بگذرند، جزء حوزه حادث سیاست در آیند و امنیت ملی و منافع ملی یک کشور را به خطر اندازند. از سوی دیگر اگر بپذیریم که انقلاب جهانی اطلاعات بیشتر یک کاتالیزور است تا علت‌العلل، و نقش اصلی آن، تسریع روند پدیداری پدیده‌ها است و نه اینکه خود، پدیدآورنده باشد، می‌توان استدراک نمود که پدیده جهانی شده انقلاب اطلاعات، بین دو حوزه حادث سیاست و حوزه ملایم سیاست در حال رفت و برگشتی مداوم است و از این نظر دارای دو کارکرد می‌باشد:

یک) می‌تواند با وضوح بخشیدن به یک روند و خارج ساختن یک پدیده از حوزه رمز و ابهام، آن را از درون عرصه حادث سیاست به درآورد و به درون حوزه ملایم سیاست پرتاب کند. از این رو می‌تواند با وسعت روندهای اطلاعاتی و ارتباطی چنین کارکردی را صورت دهد.

دو) می‌تواند با اهمیت بخشیدن و فوریت دادن به یک روند و یا یک پدیده، آن را از حوزه کم‌اهمیت‌تر سیاست ملایم و غیرحادث، بیرون کشد و با مخاطره‌انگیز جلوه دادن روندهای درونی آن از طریق گستره اطلاعاتی، آن مسأله را به حوزه حادث سیاست بکشاند.

بنابراین انقلاب جهانی ارتباطات دو نقش مهم دارد:

۱- تلفیق

۲- تسریع

تلفیق عبارت است از ممزوج کردن مرزها و حدود فهم و درک مسایل مربوط به حوزه

حاذ و ملایم سیاست؛ و تسریع عبارت است از سرعت بخشیدن به روند و وضعیت تبدیل یک حوزه به حوزه دیگر. بنابراین به نظر می‌رسد:

یک) حوزه انقلاب جهانی ارتباطات، عرصه‌ای است بس وسیع و منعطف که می‌تواند به درون هر پدیده‌ای نفوذ کند، آن را مواجه با تغییر سازد و یا به طور کلی ساختار آن را عوض کند و چیز نویی بسازد.

دو) ویژگی اصلی حوزه اطلاعات عبارت است از علنیت و شفافیت، و به معنای واقعی کلمه می‌تواند زیر و روی یک پدیده را در معرض چشم و قضاوت بینندگان قرار دهد؛ نیز می‌تواند درونمایه‌ها و آنچه را که از دیدن مخفی می‌ماند، بنمایاند. این ویژگی مهم سبب شده است که ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی به مثابه وسایلی درآیند که زندگی را برای انسان‌ها واقعی‌تر نشان می‌دهند.

بنابراین از آنجا که ویژگی اصلی این دستگاهها و ابزارها از یک سو، و ویژگی نهانی فرهنگ مبتنی بر اطلاعات و ارتباطات از سوی دیگر، بر شفافیت و علنیت بنا یافته است، زندگانی انسانها، بدون آن:

الف) ممکن نیست؛ چون پدیده‌های گریزناپذیر محسوب می‌شوند.
 ب) ممکن نیست؛ چون خواهی نخواهی خودشان را تحمیل کرده‌اند.
 پ) ممکن نیست؛ چون واقع‌ها و پندارهای زندگانی انسانها را بدون کم و کاست نشان می‌دهند.

ت) ممکن نیست؛ چون پدیده‌هایی عینی، قابل باور و قابل فهم هستند.
 سه) ویژگی دیگر ارتباطات، دو زمینه‌ای بودن آن به شکلی تلفیقی است:

۱- روند پیشرفت ابزار ارتباطی
 ۲- ترقی فرهنگ رسانه‌ای

هر دوی این روندها، هم بر همدیگر منطبق‌اند و هم اینکه همدیگر را به پیش برده‌اند.

چهار) اما ویژگی مهم دیگری نیز وجود دارد که ناشی از خاصیت شفاف و عینی ابزار و فرهنگ انقلاب ارتباطات است. چنین ویژگی مهمی در عین گریزناپذیری، مخاطره‌آمیز نیز هست. خاصیت نشت‌کنندگی، فراموش‌ناشدنی است. به این معنا، حوزه‌ای باقی نمی‌ماند که ابزار و فرهنگ رسانه‌ای در آن نشت و نفوذ نیافته باشد. خاصیت

نشست‌کنندگی آن است که آرام آرام می‌غلطد، به جلو می‌رود و در هر گوشه و کنار و شکافی سر می‌کشد. زیرا هدف نهایی، فهم همه روندها، شفاف و علنی ساختن همه آنها و تأثیرگذاری بر همه پدیده‌هاست.

اما گذشته از آن، نظام جهانی امروز، در واقع نظامی است مبتنی بر دو ویژگی مهم که عبارتند از:

۱- سرعت

۲- تسلط

این سرعت و تسلط را اگر با محتوای پیام و ابزار پیام‌دهی تلفیق نماییم، متوجه خواهیم شد که فرادستان نظام بین‌المللی، چیرگی عمده‌ای بر فرودستان یافته‌اند. زیرا مفهوم جهانی‌شدگی پدیده‌ها و جهانی‌سازی روندها، تعمیم همه‌جانبه‌ای یافته است. چنین پذیرش عمومی هر چند که با مقاومت‌هایی نیز مواجه می‌شود، هژمونی را به گروهی و غلبه‌پذیری را به گروهی دیگر داده است. تکنولوژی عصر رسانه‌ها و زندگی فرهنگی انسانها به درون دو مقوله افتاده‌اند:

۱- اجبار

۲- اختیار

در عرصه اجبار، به فن‌آوری بها داده می‌شود ولی در عرصه اختیار، انسان و خواسته‌های او محور قرار می‌گیرد. اما تفکر نوع سوم هم هست که برآیند دیدگاه نظام‌وار یا دستگامند می‌باشد. در چنین اندیشه‌ای، سه عرصه تغییر، تحول و تکامل وجود دارد که با ابزارهای سیستمیک به طرز مداوم در حال کنش و واکنش با محیط بیرونی هستند و خود را توسعه می‌دهند. محتوای ارتباطات نیز در سلسله مراتب سیستمی، تعمیم و جامعیت می‌یابد و در گردونه مبادلات اطلاعاتی می‌افتد. همه پدیده‌های فرهنگی و انسانی در دیدگاه دستگامند، دائماً به کمک ابزار ارتباط و فرهنگ ارتباطی، تحت تأثیر محتوا و بازخوران قرار می‌گیرند. نکته مهم آن است که هم محتوا و هم ابزار، دوباره به روند تغییر‌یابندگی می‌افتند و پروسه تغییر، تحول و تکامل، مدام اتفاق می‌افتد. خلاف دو دیدگاه قبلی که به فن‌آوری یا انسان، به تنهایی، بها می‌داد؛ در نظرگاه نظام‌وار با یک وضعیت تلفیقی روبرو هستیم:

۱- نه اجبار-نه اختیار

- ۲- هم اجبار- هم اختیار
 - ۳- هم فن آوری محور است و هم انسان،
 - ۴- هم تکنولوژی موضوعیت دارد و هم انسان،
 - ۵- نه تکنولوژی محوریت دارد و نه انسان،
 - ۶- نه تکنولوژی موضوعیت دارد و نه انسان.
- چنین دیدگاهی، هم ادغامی است و هم پارادوکسیکال و این نخستین، علامت ظهور فرانوگرایی یا پسامدرنیسم است. زیرا ویژگی اصلی سیستم در این است که روش و شیوه خاص خودش را دارد:
- ۱- از بیرون تأثیر می پذیرد،
 - ۲- درون‌نمایه خود را تغییر می دهد،
 - ۳- بر بیرون تأثیر می گذارد،
 - ۴- دوباره از محیط تغییر یافته بیرونی تأثیر می پذیرد،
 - ۵- در درون خود، تأثیرات را می پذیرد و به شکل تعلقیف شده یا تشدید شده آن را به محیط بیرونی باز پس می دهد،
 - ۶- دوباره محیط دچار تغییر می شود.
- از این نظر یک سیستم به صورت همیشگی در حال تعامل با محیط بیرونی است؛ از آن تأثیر می پذیرد و بر آن مؤثر واقع می شود. به همین دلیل در آن نه اجبار است و نه اختیار، ولی در عین حال هم اجبار در آن دخیل است و هم اختیار.
- آنچه که در بحث ما اهمیت ویژه‌ای دارد، محدود شدن انحصار حاکمیت ملی دولتهاست. حاکمیت، فی الواقع، مفهومی انتزاعی است و هنگامی انضمامی می شود که تجلیات و نمودهای عینی و واقعی آن را برشماریم. راه چاره آن است که نمودهای عینی مفهوم حاکمیت ملی دولتها را در سندی مکتوب که نام قانون اساسی به خود گرفته است، بیابیم. اگر قانون اساسی را سندی مکتوب بدانیم که حاوی بیان منسجم ارزشهای مورد وفاداری یک جامعه است، می‌توانیم در عین حال آن را هنجار برترین حقوقی اجتماع تلقی نماییم. قانون اساسی ناظر بر زیرساختارها و بناهای حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یک جامعه است. قانون اساسی به مثابه قراردادی اجتماعی است که همه افراد اطراف آن، خود را به رعایت مفاد آن مکلف می‌دانند. این میثاق بین افراد

جامعه منعقد می‌شود و افراد حقوق خود را از طریق مؤلفه‌های ابزاری و معنایی جامعه مدنی (نهادهای میانجی) به ساختارهای حکومتی منتقل می‌کنند و از آن پس، خود مبدل به ناظرانی می‌شوند که بر ساز و کارهای حکومتی نظارت می‌کنند. بنابراین قانون اساسی عبارت است از عقد قرارداد بین افراد یک جامعه برای برقراری یک اجتماع سیاسی **Body Politic** و انتقال حقوق خود به ساختار حکومتی و قدرت سیاسی. از این رو، چون افراد در روابطشان با یکدیگر محدود به دو حیطه هستند که نام «حق و تکلیف» را یافته است، ساختار حکومتی نیز به عنوان کلیتی برآمده از افراد، دارای حقوق و تکالیفی می‌شود. بنابراین قانون اساسی سندی مکتوب و مدون است که در آن چهار رابطه بین فرد و دولت برقرار می‌شود:

- یک) حق و حقوق افراد در ارتباط با ساختار حکومت،
 - دو) تکلیف و تکالیف افراد در ارتباط با ساختار حکومت،
 - سه) حق و حقوق دولت در ارتباط با افراد،
 - چهار) تکلیف و تکالیف دولت در ارتباط با افراد.
- اگر حاکمیت ملی را به عنوان یک «مقوله انتزاعی» از طریق «قانون اساسی» به یک «مقوله نیمه انضمامی» تبدیل نمایم، خود قانون اساسی را می‌توان از طریق برشماری نمودهای دهگانه تجلی بخش حاکمیت، به یک «مقوله انضمامی» تبدیل نمود. این تجلیات از قرار زیر هستند:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

- ۱- کاربرد مشروع زور،
- ۲- اصل نمایندگی،
- ۳- تمامیت ارضی،
- ۴- تصمیم به جنگ و صلح،
- ۵- توزیع اقتصادی،
- ۶- امنیت داخلی،
- ۷- نشر فرهنگ،
- ۸- نظم اجتماعی،
- ۹- وجوه متافیزیکی،
- ۱۰- باز تولید هژمونی دولت توسط کارکردهای ایدئولوژیک.

در هر قانون اساسی، کاربرد مشروع زور برای حفظ حدود و ثغور نظم و امنیت اجتماعی، از سوی ملت به دولت واگذار شده و اصول مربوط به آن در متن مکتوب، آشکار و پنهان آمده است. انقلاب جهانی ارتباطات و اطلاعات به روندهای داخلی و درونی هر اجتماعی که تحت الشعاع هجوم رسانه‌ها قرار می‌گیرد، گستاخی می‌دهد و این گستره وسیع تقاضاهای درونی، دولت و حاکمیت را تحت فشار گزنده و محدودکننده‌ای قرار می‌دهد و از آن طریق مجبور می‌شود عرصه و حیطة کاربرد مشروع زور را هر چه بیشتر از پیش محدود نماید. از این طریق به بازشناسی‌ها، باز تولیدها و بازپروری‌های هویت فردی تک تک افراد یک جامعه کمک مؤثری می‌نماید. بنابراین هویت‌های سامان‌یافته فردی، کاربرد زور را محدود می‌کنند.

در باب اصل نمایندگی می‌توان گفت که در هر قانون اساسی، ساختارهای حکومتی تعبیری از نمایندگی مردم و ملت محسوب می‌شوند. با شدت‌یابی فرهنگ رسانه‌ای و جهانی شدن اطلاعات، هویت‌های فردی باز تولید می‌شوند و عرصه‌هایی از دموکراسی و مشارکت مستقیم، دوباره به عرصه می‌آیند و از این طریق با تضعیف اصل نمایندگی Representation که در طول قرن‌های هیجدهم تا بیستم میلادی، جای مشارکت مستقیم آن‌مآب را گرفته بود، به تضعیف اصل حاکمیت ملی دولتها می‌پردازد.

در هر قانون اساسی با انواع لحن‌ها، حفظ حدود و ثغور سرزمینی یا تمامیت ارضی کشوری مورد تأکید قرار گرفته و اذعان شده است که هرگونه هجوم به آن و یا تغییر اندازه‌های آن (که اهمیت اساسی برای قانونگذار قانون اساسی داشته است) به شدیدترین وجهی مورد مقابله قرار خواهد گرفت. ولی انقلاب جهانی اطلاعات و رسانه‌ها، این رسم را به هم ریخته است. زیرا از ابزارهای نظامی و فیزیکی بهره نمی‌برد و تنها از طریق نفوذ امواج صوتی و تصویری، مرزها را در هم می‌ریزد و نفوذ می‌یابد. چنین کاری موجب می‌شود دولت که تجسم حاکمیت ملی هر کشوری است به ناچار قبول کند که خطوط مرزی‌اش از نظر فرهنگی و رفت و آمدهای مرزی به هم ریخته و شکل دیگری یافته است.

اعلان حالت جنگ و خصومت و یا ختم جنگ و عقد صلح، اختیاری است که در هر قانون اساسی، به مقامات عالیه حکومتی اعطاء شده است. ولی امروزه، زمانه دیگری است و همه کشورها در عصری زندگی می‌کنند که کمتر پدیده‌ای مخفی می‌ماند. از

سوی دیگر، اعلام خشونت‌های بیجا، هم مورد تمسخر افکار عمومی جهان و هم مورد شماتت‌های قانونی ارگان‌های حقوقی جهانی می‌شود. از یاد نبریم که تسریع بخشی به این روند را انقلاب جهانی رسانه‌ها، پدید آورده‌است.

در هر قانون اساسی، صرف‌نظر از همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها، توزیع منافع و بهره‌وری‌های اقتصادی، تابع نظامات و قواعد خاصی شده‌است. فرهنگ رسانه‌ای، باعث تعمیم‌های عرصه تصمیم‌گیری جهانی در باب پول و اقتصاد شده‌است. نه تنها کشورها، بلکه حتی افراد هم نمی‌توانند فارغ‌البال از روندهای جهانی، تصمیم‌گیری کنند و منفعی را به خود اختصاص دهند. انگار به نظر می‌رسد که در جهت بهبود وضعیت بشری در سطح جهانی، هر عملی پسندیده است. بدین سبب دولت‌ها محدود به پویش‌های جهانی تصمیم‌گیری اقتصادی شده‌اند و در مرتبت بالاتر، هر قانون اساسی، می‌بایستی با این تحولات خود را وفق دهد و مورد بازنگری قرار گیرد.

امنیت داخلی در قوانین اساسی، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای دارد. هر دولت و حکومتی می‌خواهد بر جامعه‌ای ایمن حکمرانی کند و هر عضوی از اعضای گوناگون جامعه نیز متقاضی آسایش و امنیتی است تا در سایه آن بتواند توانایی‌های ذاتی خود را بروز دهد. از سوی دیگر، برقرارسازی امنیت داخلی از کارکردهای بنیادین دولت و حکومت است و اگر نتواند چنین خدمتی را انجام دهد، دچار حالت ناکارکردی خواهد شد و کمابیش، عناصر بنیادین خود را از دست خواهد داد و به سوی سرنگونی خواهد رفت. انقلاب جهانی اطلاعات، با زیرکی در حال تعویض و تبدیل این روند است. رسانه‌ها باعث شده‌اند علنیّت و رمزگشایی، محور اصلی تصمیم‌گیری‌های درون اجتماع شوند. از این پس امنیت داخلی، دیگر یک روند کشوری نیست، بلکه همپوندی با روندهای جهانی خواهد داشت و این روندهای جهانی خواهند بود که تعابیری نوین از امنیت را مطرح می‌کنند.

اگرچه قوانین اساسی، مستقیماً به سرنوشت فرهنگ جامعه نیندیشیده‌اند، ولی در جزء وظایف و مسئولیتهای دولت، گسترش فرهنگ صحیح را از اهمیت خاصی برخوردار می‌داند. امروزه انقلاب جهانی اطلاعات موفق شده‌است فرهنگی جهانی پدید آورد که انسانها از جهت مشترکات انسانی‌شان، پذیرای آن هستند. کمابیش امروزه احساسات و عواطف از هرگونه، به این دلیل که به پس زمینه‌های ذهن انسانی تعلق

دارند، روندی همگانی، جهاندار و فراگیر یافته‌اند. بنابراین با دو عنصر:

۱- ابزار ارتباطات

۲- سلیقه‌های فرهنگی صاحبان ابزار

فرهنگ کشورهای کمتر دنیوی شده، امروزه، دچار تنش‌هایی شده که ناشی از تطبیق فرهنگ بومی با فرهنگ جهانی است. بنابراین با تأثیرپذیری کشورها از فرهنگ جهانی (پذیرش‌های متعددی که با عناصر آغازینه فرهنگ بومی، منافات ماهوی دارد) جلوه‌های تجسم فرهنگی در قانون اساسی که زیربنای ساخت‌یابی حکومت و دولت است، دچار آشفتگی‌های بسیار گردیده است.

مفهوم نظم اجتماعی Social Order از مفاهیم مهمی است که در عین انتزاعی بودن تام و تمام آن، همگی علمای علم سیاست چشمی بدان دارند و درون‌نمایه‌های آن را صرف‌نظر از آشفتگی‌های تئوریک، می‌پذیرند. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین عمل و کارکرد دولت و حکومت و فراتر از آن، هر قانون اساسی، عبارت از برقراری چنین نظم و نگاهبانی آن است. تأکیدات مکرر اصول‌گوناگون هر قانون اساسی در راستای نظم اجتماعی است، زیرا حکومت بر جامعه‌ای نامنظم و فروپاشیده ممکن نیست، بلکه مفهومی به نام جامعه نامنظم و فروپاشیده خود نیز یک تناقض منطقی است. تمامی اصول قانون اساسی که تجلی حاکمیت ملی است در جهت حفظ نظم اجتماعی از طریق تأکید بر شیوه‌های دستیابی بدان از راهکارهای سیاسی، حقوقی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، مدنی، جزایی و... می‌باشد. شگفت نیست بگوئیم انقلاب جهانی اطلاعات و ارتباطات دو مفهوم را تغییر بنیادین داده‌است که عبارتند از:

۱- مفهوم نظم اجتماعی،

۲- مفهوم راهکارهای دستیابی به نظام و نظم اجتماعی.

تغییر چنین مفهوم‌ها و شیوه‌ها، هم مستلزم و هم نمایانگر تغییر و تحول در مفهوم حاکمیت ملی و دولت مدرن است.

قانون اساسی در هر کشوری مبتنی بر یک سری اصول و وجوه فلسفی است که وجهه متافیزیکی قانون اساسی نامیده می‌شود. گرچه کمتر در قوانین اساسی دنیا بدان اشاره مستقیم شده‌است ولی به صورت مضمور می‌توان استنباط نمود که قانون اساسی در هر کشوری در چارچوبی از اصول فلسفی که به شکل آن محیط درآمده‌اند، صورت

می‌گیرد و مکتوب می‌شود. در غرب، فلسفه لیبرالیسم و دموکراسی، زیربناست و در کشوری دیگر، اصولی دیگر؛ ولی به هر حال صرف‌نظر از تنوع آنها، وجود دارند و غیرقابل اغماض نیز هستند. ولی امروزه انقلاب جهانی اطلاعات با دو ویژگی اصلی، علنیّت و شفافیت، توانسته‌است آن چنان نفوذی بیابد که دیگر وجوه فلسفی قضیه که ویژگی اصلی‌شان، نهفتگی و دیربایی است، به کار نیایند و همه منتظر اعلام علنی و آسان‌یاب آن چیزی هستند که می‌خواهد مورد اجرا قرارگیرد.

اصل مهم‌تر دیگری هم داریم. هر حکومت و دولتی برای تداوم کارکردی خود موظف است همواره خود را تولید کند. کارکرد باز تولید **Reproduction Function** مهم‌ترین عملکرد وظیفه‌ای حکومت‌هاست تا از آن طریق بتوانند همواره رضایت و خشنودی ملت را در جهت تداوم و اعمال قدرت سیاسی فراهم آورند. چنین روندی تنها برای تداوم چیرگی است و می‌توان آن را «باز تولید هژمونی» نامید. چنین عملی، حکومت را به انجام چند کار قادر خواهد ساخت:

۱- تداوم بخشی به ساختار و کارکرد خود،

۲- کسب رضایت،

۳- تداوم بخشی به جامعه و اجتماعی سیاسی،

۴- سامان بخشی به نظم و نظام اجتماعی.

به نظر می‌رسد، بهترین و مهم‌ترین وسیله‌ای که می‌تواند چنین کاری را صورت دهد، وسایل ارتباط جمعی است. چنین ابزارهایی می‌توانند پدیده مهمی را شکل و شمایل بخشند یعنی افکار عمومی. هر فرد یا گروهی که صاحب ابزارهای رسانه‌ای باشد می‌تواند نیات درونی خود را از طریق بخش مداوم و هماهنگ، به سطح عموم جامعه انتقال دهد و جامعه را وادار کند همان‌گونه فکر کنند و عمل نمایند که صاحبان قدرت می‌خواهند. اگر فرد، جامعه و ساختار حکومت بخواهند یک رابطه تعاملی و متقابل مبتنی بر رضایت و کارآمدی با یکدیگر داشته باشند باید بتوانند درونیات خود را به یکدیگر منتقل نمایند. چنین کاری از طریق وسایل ارتباط جمعی میسر می‌شود، زیرا:

۱- دولت و ساختار حکومت می‌خواهد رضایت جامعه را کسب کند.

۲- دولت می‌خواهد میزان رضامندی و نارضایتی افراد جامعه را درک کند.

۳- فرد و جامعه هم می‌خواهند آراء و عقاید خود را همراه با نارضایتی و خشنودی از

کارکردهای حکومتی به سمع و نظر صاحبان قدرت برسانند. در حقیقت، فرد و جامعه از یکسو، و ساختار حکومت از سوی دیگر، هر دو می‌خواهند:

۱- رضایت همدیگر را به دست آورند،

۲- بر میزان کارآمدی و پذیرش یکدیگر بیفزایند.

انقلاب جهانی اطلاعات و ارتباطات، در این زمینه می‌تواند کاملاً دو نقش متفاوت و مؤثر بازی کند که عبارتند از:

یک) تقویت

دو) تضعیف

اگر ارتباط بین فرد، جامعه مدنی و ساختار حکومت مبتنی بر صراحت، شفافیت و درست‌کرداری باشد، آنچه که انقلاب اطلاعات می‌تواند فراهم کند عبارت از تقویت رضامندی مردمی و کارآمدی حکومتی است. ولی اگر ارتباط بین وجوه سه‌گانه یک اجتماع سیاسی، مبتنی بر دورویی، ناراستی و بدکرداری باشد، آنگاه است که انقلاب جهانی رسانه‌ها با شیوه برملاسازی انبوه، مردم و حکومت را آن چنان از همدیگر دور خواهند ساخت که دیگر نه رضامندی وجود داشته‌باشد و نه کارآمدی. سرنوشت محتوم، جز فروریزی چیز دیگری نخواهد بود.

کیفیت ماهوی دولت مدرن و حاکمیت ملی با توجه به آنچه که از ابزار و فرهنگ در کنار ما وجود دارد به شدت در حال تغییر است، هر چند که هنوز دولت ملی، عنصر اصلی حوزه معرفت سیاسی باقی می‌ماند، ولی این تحولات به حدی هستند که بایستی بار معنایی و مفهومی نوینی را برای آن یافت. چنین تحولی، فرگشتی است از نوع دیالکتیک استعلایی. واژه، باقی‌مانده، اما معنای خود را در مرحله‌ای بالاتر به شکل نوین‌تری بروز داده‌است. چنین پدیده‌ای به مدد انقلاب جهانی ارتباطات بروز یافته است. دولت مدرن و حاکمیت ملی در برخورد با شرایط و کیفیات تازه، مناسبت خود را از دست می‌دهد. رویدادهایی رخ داده‌است که در اندازه دولت نیز مؤثر واقع شده، برای برخی مسایل، حاکمیت ملی و دولت بیش از اندازه بزرگ است و برای برخی دیگر، بیش از اندازه کوچک. منبع عمده قدرت در عهد قدیم و دوران معاصر، دولت ملی محسوب می‌شده، ولی در روزگار جدید به دلیل عدم تناسبی که در بُعد دولت پدید آمده‌است،

این منبع، در بسیاری از زمینه‌ها به نفع سرچشمه بالاتری کنار رفته و از اینجا است که به سوی توافقات بین‌المللی، نهادهای بزرگ جهانی و سازمان‌های بین‌المللی گام برداشته‌ایم. اما جابجایی دیگری هم رخ داده و بعد و اندازه دولت ملی کاهش یافته است. مسایل نوین، قدرت دولت ملی را به چالش کشانده و مجادلات منطقه‌ای، شهری و فردی و کوچک افزایش یافته است.

سرانجام می‌توان دو وضعیت را تصور نمود:

۱- فرایند تضعیف دولت ملی در حال طی شدن است. انقلاب جهانی اطلاعات و ارتباطات در این روند نقش تسهیل‌کنندگی را ایفا می‌کند.

۲- فرایند جایگزینی هنوز شکل نگرفته و معلوم نیست چه کیفیت نوینی در حال پدید آمدن است. انسجام پیشین که شکل مدون قانون اساسی را داشته در حال اضمحلال است اما مرزهای نوین شمایل نوپیدای آینده، مکشوف نیست. با چنین تعبیری، می‌توان گفت که به لحاظ شناخت شناسی، وضعیت بینابینی حاکم گشته است: (یک) از یک سو، قانون اساسی، دستامد ابزاری عصر مدرنیته قلمداد می‌شود. (دو) از سوی دیگر، قانون اساسی، حامل اندیشه مدرنیسم است و همان را هم می‌پراکند.

سه) اما، تفکر مدرنیسم تأثیر خود را بر جای نهاده، با بحران مواجه گشته و گام به دوران گذار نهاده است.

چهار) قانون اساسی نیز به عنوان پیامد اندیشه‌ای و محصول ابزاری مدرنیته به ورطه بحران کشیده شده و به اندرون گذار افتاده است.

پنج) پسامدرنیسم، پیامد و دستامد مدرنیته است، همان طور که مدرنیته در پی فرگشت سنت، سر برآورد. راهروی گذار از سنت به مدرنیسم، محصولات ابزاری و معنایی متفاوتی را در درون خود داشت. گذرگاه مدرنیسم به پست مدرنیسم نیز دستاوردهای ابزاری و محتوایی ویژه‌ای را پدید خواهد آورد.

پی نوشت

۱- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: حسین سیف‌زاده، «نظم نوین جهانی: دوران گذار به تلفیق فردگرایی با جمع‌گرایی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (شماره ۳۳، بهمن ۱۳۷۳) صص ۱۱۳ تا ۱۲۱.

۲- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: آلوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی (تهران: نشر تو، چاپ سوم، ۱۳۶۶) سه فصل نخست.

۳- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: جمشید اکرمی، پیرامون ساخت و نقش رسانه‌ها (تهران: سروش، ۱۳۶۵) سه فصل نخست؛ و هادی خانیکی، «ناملی در شناخت و کارکرد اجتماعی رسانه‌ها»، پژوهش و سنجش (سال دوم، شماره ۵، ۱۳۷۲) صص ۲۱ تا ۲۳.

4. Harold Lasswell, *The Structure and Function of Communication in Society*, (New York: University of Illinois Press, 1972), PP.37-45.

۵- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: تقی آزادارمکی، «رابطه متقابل رسانه و پیامگیر»، پژوهش و سنجش (سال دوم، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۳) صص ۳۷ و احمد اکبر، «دیو شرور: رسانه در مقام آموزگار عصر ما»، ترجمه سیما ذوالفقاری، نامه فرهنگ (سال پنجم، شماره ۲، بهار ۱۸، تابستان ۱۳۷۴) صص ۱۱۴ تا ۱۲۰.

6. C.Tilly, *The Formation of National States in Western Europe*. (Princeton, Princeton University Press, 1975) PP.Chapter 2 and 3.

۷- این اصطلاح را از دکتر حسین سیف‌زاده اخذ کرده‌ام. ایشان نظم و مستغالیایی را «نظم تعمرکزگریز» تجدیدگرا می‌نامند.

۸- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: پیروز شمار غفاری، «سیر تحولی آثار اجتماعی رسانه‌ها»، رسانه (سال چهارم، شماره ۲، بهار ۱۴، تابستان ۱۳۷۲) صص ۱۷.

کتابشناسی *

- ۱- آذری، سعید. «غول‌های ارتباطی و تلاش برای سلطه». پژوهش و سنجش. سال دوم، شماره ۷، سال ۱۳۷۴، صص ۴۴ تا ۵۱.
- ۲- آزاد ارمکی، تقی. «رابطه متقابل رسانه و پیامگیر». پژوهش و سنجش. سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳، صص ۳۲ تا ۴۱.
- ۳- احمد، اکبر. «دیو شرور: رسانه در مقام آموزگار عصر ما». ترجمه سیما ذوالفقاری. نامه فرهنگ. سال پنجم، شماره ۲، پیاپی ۱۸، تابستان ۱۳۷۴، صص ۱۱۰ تا ۱۲۳.
- ۴- اکرمی، جمشید. پیرامون ساخت و نقش رسانه‌ها. تهران: سروش، ۱۳۶۵.
- ۵- تافلر، آلین. جابجایی در قدرت: دانایی و ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم. ترجمه شهیندخت خوارزمی. تهران: مترجم، ۱۳۷۰.
- ۶- تافلر، آلین. موج سوم. ترجمه شهیندخت خوارزمی. تهران: نشر نو، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۷- خانیکی، هادی. «تأملی در شناخت و کارکرد اجتماعی رسانه‌ها». پژوهش و سنجش. سال دوم، شماره ۵، ۱۳۷۴، صص ۴۱ تا ۴۳.
- ۸- سیف‌زاده، حسین. «نظم نوین جهانی: دوران گذار به تلفیق فردگرایی با جمع‌گرایی». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۳۳، بهمن ۱۳۷۳، صص ۱۱۳ تا ۱۵۰.
- ۹- شعارغفاری، پیروز. «سیر تحول آثار اجتماعی رسانه‌ها». رسانه. سال چهارم، شماره ۲، پیاپی ۱۴، تابستان ۱۳۷۲، صص ۱۶ تا ۱۹.
- ۱۰- فرهنگی، علی‌اکبر. «تغییر نگرش از طریق رسانه: فرایندی سه مرحله‌ای». پژوهش و سنجش. سال دوم، شماره ۶، ۱۳۷۴، صص ۲۷ تا ۳۱.
- ۱۱- فلدان، مارسو. قرن بیست و یکم: ابعاد جدید آینده. ترجمه غلامعلی توسلی.

* در نوشتن این وجیزه، از منابع زیادی بهره گرفته‌ام. اما بن‌مایه و درون‌مایه نوشته ناشی از برخی استنباط‌های شخصی علاوه بر برخی استدلال‌های بدیهی است.

بی‌جا: جاویدان، ۱۳۶۵.

- ۱۲- کازنوو، ژان. جامعه‌شناسی و سبیل ارتباط جمعی. ترجمه باقر ساروخانی و منوچهر محسنی. تهران: سروش، ۱۳۶۵.
- ۱۳- کندی، پل. در تدارک قرن بیست و یکم: جهان تا سال ۲۰۲۵. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو، ۱۳۷۲.
- ۱۴- محسنیان‌راد، مهدی. ارتباط‌شناسی. تهران: سروش، ۱۳۶۹.
- ۱۵- مولانا، حمید. «تئوری همسان اکولوژی فرهنگی». کیهان فرهنگی. سال نهم، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۷۱، صص ۲۱ تا ۲۴.
- ۱۶- مهرداد، هرمز. «تأثیر رسانه‌های همگانی بر یکپارچگی اجتماعی». پژوهش و سنجش. سال دوم، شماره ۷، ۱۳۷۴، صص ۱۲ تا ۱۹.
- ۱۷- هملینک، سیس. «آیا پس از انقلاب ارتباطات زندگی وجود خواهد داشت؟» ترجمه شاهرخ بهار. رسانه. سال چهارم، شماره ۴، پیاپی ۱۶، زمستان ۱۳۷۲، صص ۴ تا ۱۲.
- 18- Bell Wendel and James, A. Mav (eds), *The Sociology of the Future*, (New York: Russel Sage Foundation, 1971).
- 19- Brown Lester, *World Without Borders*, (New York: Random House, 1972).
- 20- Cherry Colin, *World Communication: Threat or Promise?* (London: Wiley-Interscience, 1971).
- 21- Lang K, *Media, Culture and Society*, (New York: Free Press, 1988).
- 22- Lasswell Harold, *The Structure and Function of Communication in Society*, (New York: University of Illinois Press, 1972).
- 23- Martin James, *The Wired Society*, (London: Prentice- Hall, 1978).
- 24- Ranney Austin, *Channels of Power*. (New York: Basic Books, 1983).
- 25- Tilly C, *The Formation of National States in Western Europe*, (Princeton: Princeton University Press, 1975).
- 26- Traber Michael, *The Myth of The Information Revolution*, (London: Sage Publications and Company, 1986).